



اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۱۶

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای یوسف رستمی

مقدمه

بحث ما دربارهٔ ادله‌ای بود که ادعا شده دلالت بر حجیت خبر واحد می‌کنند. در درس پیش، دلیل اول که آیهٔ نبأ بود همراه اشکالات وارده به دلالت آن بر حجیت خبر واحد و جواب شهید صدر به این اشکالات، بیان گردید. در این درس، در صددیم تا دلیل دوم که آیهٔ نفر می‌باشد را بیان کنیم.

از آنجا که در استدلال به آیهٔ نفر و اشکالاتی که شهید صدر به این استدلال وارد می‌کنند، از برخی نکات ادبی مثل دلالت لعل ترجی بر طلب و یا دلالت لولای تحضیضیه بر حث (برانگیختن) شدید و نیز برخی قواعد و مسائل اصولی مثل قاعدهٔ حق الطاعه و قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان و مسئلهٔ منجزیت و تفاوت آن با حجیت شرعی و ... استفاده می‌شود، یادآوری این مباحث، تأثیر به سزائی در فهم مباحث این درس خواهد داشت.

متن درس

[أدلة حجية خبر الواحد: وقد استدلل على الحجية بالكتاب والسنة. أما الكتاب الكريم فبآيات: منها آية النبأ...]
 و منها: آية النفر، و هي قوله تعالى: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».
 و تقريب الاستدلال بها: أنها تدل على مطلوبة التحذر عند الإنذار بقرينة وقوع الحذر موقع الترجي بدخول لعل عليه، و جعله غاية للإنذار الواجب، و مقتضى الإطلاق كون التحذر واجباً عند الإنذار و لو لم يحصل العلم من قول المنذر، و هذا يكشف عن حجية إخبار المنذر.

والجواب على ذلك:

أولاً: أن وجوب التحذر عند الإنذار لا يكشف عن كون الحذر الواجب بملاك حجية خبر المنذر؛ و ذلك لأن الإنذار يفترض العقاب مسبقاً، و كون الحكم منجزاً بمنجز سابق، كالعلم الإجمالي، أو الشك قبل الفحص، و لا يصدق عنوان الإنذار على الإخبار عن حكم لا يستتبع عقاباً إلّا بسبب هذا الإخبار.
 و ثانياً: لو سلمنا أن خبر المنذر بنفسه كان منجزاً فهذا لا يساوق الحجية بمعناها الكامل؛ لما سبق من أن أي دليل احتمالي على التكليف فهو ينجزه بحكم العقل، فغاية ما تفيده الآية الكريمة أنها تنفي جعل أصالة البراءة شرعاً في موارد قيام الخبر على التكليف، و لا تثبت جعل الشارع الحجية للخبر.
 نعم، بناءً على مسلك قبح العقاب بلا بيان يكشف ما ذكر عن جعل الشرعي، إذ لولا جعل الشرعي لجرت قاعدة قبح العقاب بلا بيان.

ادامه ادله حجیت خبر واحد

بحث ما درباره بیان ادله‌ای است که می‌تواند دلالت بر حجیت خبر واحد داشته باشد. دلیل اول (آیه نبأ) بیان شد، ولی مصنف دلالت آن بر حجیت خبر واحد را نپذیرفت. اکنون می‌خواهیم دلیل دوم را بیان کنیم.

دلیل دوم: آیه نفر

یکی از آیاتی که برخی از اصولیون با استدلال به این آیه، در صدد اثبات حجیت اخبار آحاد برآمده‌اند، آیه نفر است که می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱.

برای آن که نحوه استدلال به این آیه روشن گردد، به توضیح برخی از واژه‌های آن می‌پردازیم:

۱. نفر یعنی؛ کوچ کردن و هجرت.

۲. در فقره اول این آیه شریفه، بر سرفعل «ینفروا» لام جحدود^۲ داخل شده است که در تفسیر آن میان کوفیون و بصریون اختلاف وجود دارد؛ طبق قول بصریون این لام، حرف جری است که دلالت بر نفی قصد و اراده می‌کند و طبق این قول، معنای این فقره از آیه شریفه که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» این می‌شود که مؤمنین همگی با هم بنای کوچ دسته‌جمعی ندارند.

۳. در ادامه، خداوند متعال در عبارت «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» از لولای تحضیضیه^۳ استفاده می‌کند. تحضیض به معنای برانگیختن شدید برای انجام یک فعل است؛ بنابراین خداوند متعال می‌خواهد از لولا که به معنای هلاک تحضیضیه است؛ امت را برانگیزد با این عبارت که چرا از هر فرقه مؤمنین، طائفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا تفقه در دین نموده و عمیقاً آن را بفهمند تا قومشان را وقتی که به نزدشان باز می‌گردند انذار کنند و بترسانند به امید آن‌که این قوم بهراسند و تقوا پیشه کنند.

نحوه استدلال به این آیه را در سه بند بیان می‌کنیم:

۱. این آیه شریفه، بر وجوب تحذر به هنگام انذار دلالت می‌کند که دو قرینه برای برداشت آن وجود دارد:

قرینه اول این‌که حذر که مستفاد از یحذرون است، بعد از لعل^۴ که از ادات ترجی می‌باشد واقع شده است. در ترجی یک نوع طلب نهفته است و وقتی متکلم، چیزی را بعد از لعل بیان می‌کند، به این معنا است که آن چیز را طلب می‌کند؛ بنابراین در اینجا نیز خداوند متعال تحذر را طلب نموده است. تحذر فعلی است که هرگاه طلب به آن تعلق گرفت، واجب خواهد بود نه مستحب و هر چند که خود طلب، طلب استجابی را هم در برمی‌گیرد اما

۱. لام در «لِيَتَفَقَّهُوا» برای تعلیل است.

۲. التوبة: ۱۲۲

۳. این لام برای تاکید نفی است و بر سر فعلی که مسبوق به «ما کان» و «لم یکن» باشد، داخل می‌شود تا نفی سابق را تاکید نماید و به آن جحدود گویند چون ملازم با جحد یا همان نفی است.

۴. تحضیض به معنای طلب با شدت است؛ بنابراین لولای تحضیضیه آنست که به واسطه آن چیز مهمی را با شدت، طلب کنند.

تحذر از آن سنخ افعالی می‌باشد که یا مطلوب نیست و یا اگر مطلوب است، به نحو وجوبی مطلوب است. به بیان دیگر در محذر منه یا مقتضی برای عقاب اخروی وجود دارد یا ندارد؛ اگر مقتضی برای عقاب اخروی وجود داشت، تحذر، واجب است؛ چون دفع ضرر محتمل واجب است. اما اگر مقتضی برای عقاب اخروی وجود نداشت، اساساً تحذر، دلیل و مطلوبیت ندارد. در اینجا نیز همین طور است؛ اگر خداوند متعال، طلب تحذر و مراقبت و ترس می‌کند، نشان‌دهنده آن است که مقتضی برای عقاب وجود دارد. هر جا سخن از عقاب اخروی به میان می‌آید، بلا اشکال برای دفع این عقاب هرچند به شکل محتمل، بر مکلفین واجب است هر گونه موضعی را برای دفع این عقاب اتخاذ کنند.

قرینه دوم این است که انذار در فقره «لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» واجب است؛ چون این انذار، غایت برای نفر (کوچ کردن) است که مورد تحضیض واقع شده است.

توضیح مطلب این که چنانچه گفتیم «لولا» در فقره «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» برای تحضیض است که بر حث (برانگیختن) شدید بر انجام فعل دلالت می‌کند و حث شدید معادل وجوب است. اما اینکه نفر بر عده‌ای واجب شده است به این دلیل است که در نهایت بعد از تفقه، انذار کنند. پس معلوم می‌شود انذاری که غایت نفر و مورد تحضیض است، واجب است و این برگرفته از یک اصل کلی است که می‌گوید: «غایة الواجب واجبة»؛ یعنی غایت هر چیزی که به شکل وجوبی طلب شده است واجب است. مثلاً اگر پدر به کودک خود بگوید بر تو واجب است درس بخوانی تا عالم شوی، نشان می‌دهد که عالم‌شدن الزامی است؛ چون غایت است برای درس‌خواندنی که واجب است. در آیه شریفه نیز انذاری که غایت نفر است، به تبع وجوب نفر که مستفاد از تحضیض است واجب خواهد بود.

پس انذار به دلیل آن‌که غایت برای نفر است واجب است و از آنجا که تحذر هم غایت انذار است، پس تحذر هم واجب است؛ یعنی ما از وجوب نفر، به وجوب انذار پی می‌بریم و از وجوب انذار، به وجوب تحذر پی می‌بریم. از اینجا نخستین نکته‌ای که برای استدلال به این آیه شریفه بر حجیت خبر واحد نیاز است و عبارت است از وجوب تحذر، استفاده می‌شود.

پس با دو قرینه اثبات شد که تحذر واجب است.

۲. نکته دوم این که این تحذر به شکل مطلق، واجب است؛ یعنی خداوند متعال قید ننموده است که اگر انذار، مفید علم بود، تحذر بر قوم منذر واجب است؛ بلکه به شکل مطلق از قوم منذر خواسته است به هنگام انذار، متحذر شوند.

پس تحذر در آیه شریفه به نحو مطلق، واجب است؛ به این معنی که حتی اگر انذار، مفید علم نبود، باز هم باید این قوم، متحذر و متأثر شود.

از مجموع این دو نکته این نتیجه حاصل می‌شود که قول منذر حجت است؛ وگرنه اگر حجت نبود، چنین تحذری بر قوم در فرضی که مفید علم نباشد، واجب نمی‌شد. به تعبیر دیگر، این که خداوند تحذر را بر مردم در برابر قول

منذری که مفید علم نیست واجب نموده است، نشان از آن دارد که قول منذر را حتی اگر مفید علم هم نباشد، حجت بر خلافت قرار داده است و در روز جزا به قول منذر احتجاج خواهد نمود.

FG

<p>۱. حذر بعد از ترجی که متضمن معنای طلب است واقع شده است.</p> <p>۲. تحذر غایت انذار واجب است؛ پس تحذر هم واجب است.</p>	<p>مقدمه اول: آیه نفر بر مطلوبیت (وجوب) تحذر به هنگام انذار دلالت می کند به دو قرینه</p>
<p>مقدمه دوم: وجوب تحذر، مطلق است؛ یعنی حتی اگر قول منذر، مفید علم هم نباشد، باز هم تحذر واجب است</p>	<p>کیفیت استدلال به آیه نفر بر حجت خبر واحد</p>
<p>نتیجه: قول منذر که از مصادیق خبر واحد است حجت می باشد.</p>	

تطبیق

و تقریب الاستدلال بها: أنَّها تدلّ علی مطلوبیّة التحذر عند الإنذار

تقریب استدلال به آیه نفر این است که: (اولاً) آیه نفر بر مطلوبیت (یعنی وجوب) تحذر به هنگام انذار دلالت می کند.

بقرینة وقوع الحذر موقع الترجی بدخول لعلّ علیه^۱، و جعله غاية للإنذار الواجب،

به این قرینه که حذر (که از یحذرون استفاده می شود) در جایگاه ترجی واقع شده است؛ به دلیل دخول لعلّ ترجی بر آن.

و (قرینه دوم) این که حذر غایت برای انذار واجب، قرار داده شده است؛ بنابراین غایت انذار هم که خود تحذر باشد واجب است. (نکته اول)

و مقتضى الإطلاق كون التحذر واجباً عند الإنذار و لو لم يحصل العلم من قول المنذر،

مقتضای اطلاق وجوب تحذر این است که تحذر به هنگام انذار واجب باشد؛ هر چند از قول منذر، علم حاصل نشود. (نکته دوم)

۱. مرجع ضمیر: الحذر

و هذا يكشف عن حجّة إخبار المنذر.

واین (یعنی وجوب تحذر هرچند در حالت عدم حصول علم) از حجیت قول منذر و اخبار او کشف می‌کند.

SCO1:19:15

اشکال به دلالت آیه نفر بر حجیت خبر واحد

نحوه دلالت آیه نفر بر حجیت خبر واحد، این شد که این آیه، بر مطلوبیت (وجوب) تحذر به هنگام انذار دلالت می‌کند، که مقتضای اطلاق آن، این است که تحذر به هنگام انذار واجب باشد؛ هر چند از قول منذر، علم حاصل نشود و این کاشف از حجیت قول منذر که از مصادیق خبر واحد است، می‌باشد.

اشکال اول

اما پاسخی که به این نحوه استدلال داده شده است، در سه محور خلاصه می‌شود:

یکی این که میان وجوب حذر و حجیت خبر منذر ملازمه‌ای نیست؛ چرا که ممکن است در حالی که قول منذر حجت نباشد، حذر بر مردمان واجب باشد. برای بیان علت آن لازم است به مقدمه‌ای اشاره شود:

انذار یا اخطار، به معنای یادآوری خطر یا ارباب است، نه به معنای اخبار از خطر یا عقاب. هر گاه کسی بداند رفتار او به عقابی منتهی خواهد شد و با این وجود، این رفتار را مرتکب شود، در اینجا به او اخطار داده می‌شود که دیگر این رفتار را انجام ندهد. به عنوان مثال، هر گاه کودکی می‌داند که رفتار او به تنبیه پدر می‌انجامد و با این وجود، آن رفتار را مرتکب می‌شود، اینجاست که پدر از واژه انذار یا اخطار استفاده می‌کند. بنابراین در موارد اخطار و انذار، شخصی که مورد اخطار و انذار واقع شده، بی‌اطلاع از عقاب و خطر نیست، بلکه خبر از عقاب و خطر دارد؛ مگر این که با اخطار، به او یادآوری کرده و به نوعی او را موعظه می‌کنیم که دست از این عمل مخاطره‌آمیز بردارد. بنابراین می‌گوییم اخطار و انذار به معنای یادآوری خطر است، نه اخبار از خطر. اخبار از خطر وقتی است که شخص نداند در پس این فعل، خطری نهفته است. اینجاست که او را از وجود خبر مطلع می‌سازیم و دیگر از کلمه اخطار یا انذار استفاده نمی‌کنیم، بلکه در این موارد گفته می‌شود از خطر و عقابی خبر داده شد.

با حفظ این مقدمه به بیان اصل مسئله می‌پردازیم. در آیه شریفه، تعبیر انذار یا اخطار آمده است و این با توجه به مقدمه‌ای که گفتیم به این معنا است که قوم از وجود خطر اطلاع دارند و منذر فقط می‌خواهد خطر را از روی فقه و علم به آنها یادآوری کند. اما این که قوم از وجود خطر اطلاع دارند، برای آن است که اجمالاً می‌دانند که تکالیفی دارند یا شبهه بدوی در وجود تکالیفی دارند ولی هنوز جستجو نکرده‌اند و روشن است که هرگاه علم اجمالی یا شک بدوی قبل از فحص^۱ (در مقابل شک مقرون به علم اجمالی) نسبت به تکلیفی وجود داشته باشد، همگان قائلند در چنین مواضعی یعنی علم اجمالی و شبهه بدوی قبل الفحص، تکلیف منجز^۲ است. حتی کسانی که قائل به قاعده قبح عقاب بلابیان‌اند در چنین مواردی قائل به تنجز تکلیف‌اند.

۱. مثلاً اگر قبل از فحص و جستجو نسبت به حکم، احتمال دهیم که دعا عند رؤیة الهلال واجب است، در این صورت می‌گویند این شبهه، منجز

است و باید به هنگام رؤیت هلال، دعا کرده و جانب احتیاط را پیش بگیریم.

۲. منجز بودن تکلیف به این معناست که مخالفت با آن، عقاب به دنبال دارد.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که انذار در آیه شریفه، دلالت بر این دارد که تکالیفی که منذر می‌خواهد یادآوری کند، پیشتر برای قوم و مردمانی که این منذر برای آنها سخن می‌گوید منجز شده است. پس منذر نمی‌خواهد پرده از عقاب برگیرد و خبر از عقاب بدهد، بلکه می‌خواهد خطر و عقاب را به آنها یادآوری کند و آنها را برای اجتناب از این خطر برانگیزاند.

جمع‌بندی جواب اول:

استفاده از واژه انذار در آیه شریفه، نه واژه اخبار نشان از آن دارد که تکالیف با قول منذر منجز نشده‌اند، بلکه از قبل منجز بوده‌اند و کاری که منذر کرده است صرفاً یادآوری عقاب بوده است.

تطبیق

والجواب علی ذلک:

أولاً: أن وجوب التحذّر عند الإنذار لا يكشف عن كون الحذر الواجب بملاك حجّة خبر المنذر؛^۱

و أما پاسخ بر این استدلال:

اولاً: وجوب تحذّر، به هنگام انذار کشف نمی‌کند از این که حذر واجب، از حجیت خبر منذر ناشی شده باشد. (و اگر خبر منذر، حجت هم نباشد، باز هم تحذّر به هنگام انذار واجب است؛ چون پیش از انذار منذر، مقتضی برای وجوب تحذّر وجود داشت؛ در نتیجه بین وجوب تحذّر به هنگام انذار و بین حجیت خبر منذر ملازمه‌ای نیست.) و ذلک^۲ لأنّ الإنذار يفترض العقاب مسبقاً، و^۳ كون الحكم منجزاً بمنجز سابق، كالعلم الإجمالي، أو الشك قبل الفحص، و این برای آن است که انذار، عقاب و خطر را در رتبه پیش از خود فرض می‌دارد (یعنی سخن از انذار و اخطار در فرضی به میان می‌آید که وجود خطر و عقاب از قبل ثابت باشد) و این که حکم به واسطه منجزی پیشین منجز شده باشد مانند علم اجمالی (به وجود برخی تکالیف) یا شک قبل الفحص^۴.

ولا يصدق عنوان الإنذار على الإخبار عن حكم لا يستتبع عقاباً إلّا بسبب هذا الإخبار.

و عنوان انذار بر اخبار از حکمی که عقابی را در پی نداشته باشد؛ مگر به سبب همین اخبار صدق نمی‌کند.

(پس انذار و اخطار به معنای اخباری که منجز تکلیف است، نیست.)

SCO۲:۳۶:۴۰

۱. «بملاك حجّة خبر المنذر»: خبر کون.

۲. مشار الیه: عدم کشف وجوب التحذّر عند الإنذار عن كون الحذر الواجب بملاك حجّة خبر المنذر.

۳. عطف تفسیری؛ تفسیر مسبق بودن عقاب.

۴. شبهات اگر پیش از فحص باشند، از دید همگان منجز هستند.

اشکال دوم بر دلالت آیه نفر بر حجت خبر واحد

دلیل دومی که برای اثبات حجیت خبر واحد اقامه شد، آیه نفر بود که کیفیت استدلال به آن بیان شد. ولی مصنف برای این استدلال، سه جواب و اشکال مطرح می‌کنند که اشکال اول بیان شد و اکنون در صددیم تا جواب دوم را بیان کنیم. برای روشن شدن این اشکال، لازم است به مقدمه‌ای اشاره کنیم: در علم اصول، ما با دو قاعده روبروئیم: یکی قاعده حق الطاعة و دیگری قاعده قبح عقاب بلا بیان. طبق قاعده حق الطاعة هر تکلیفی هر چند در حد احتمال، منکشف شود، منجز است و دیگر لازم نیست بر ثبوت این تکلیف، دلیل علمی و حتی دلیل ظنی معتبر اقامه شود. بنابراین طبق این قاعده، هر گونه احتمالی هر چند از منشأ فاقد اعتبار هم که باشد، می‌تواند منجز تکلیف محسوب شود؛ اما از طرف دیگر، قاعده قبح عقاب می‌گوید مکلف به حکم عقل، در قبال تکلیف محتمل، هیچ‌گونه تکلیفی ندارد؛ مگر آن‌که این تکلیف با دلیل قطعی یا ظنی معتبر ثابت شود.

حال با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد در توضیح اشکال دوم می‌گوئیم: بر فرض که از اشکال نخست صرف نظر - کنیم و بپذیریم که خبر منذر منجز باشد، اما بنا بر قاعده حق الطاعة، منجزیت، ملازمی با حجیت شرعی کامل ندارد و این‌گونه نیست که هر خبری که منجز محسوب شود، لاجرم از دید شارع، حجت کامل به حساب آید؛ چون میان منجزیت و حجیت فرق است؛ منجزیت به حکم عقل بر اساس قاعده حق الطاعة برای هر چه که اندک احتمالی هر چند نامعتبر ایجاد کند ثابت است، اما حجیت شرعی، اعم از منجزیت و معذرت بوده و برای چیزی که احتمال اندکی را ایجاد کند، ثابت نمی‌گردد. نهایت چیزی که در آیه شریفه دیده می‌شود این است که خبر منذر، همان‌گونه که عقل حکم می‌کند، منجز است؛ یعنی احتمال تکلیف را هر چند مفید علم نباشد افاده می‌کند و همین احتمال تکلیف، تحذر را بر قوم منذر واجب می‌کند و این منجزیت، هر چند معلق بر ترخیص شرعی است، اما چون ترخیص شرعی صادر نشده و برائتی جعل نشده، به شکل فعلی درآمده و از حالت تعلیق بیرون آمده است و این غیر از حجیت شرعی است که ما در صدد اثبات آنیم. پس این آیه، نمی‌تواند مدعای ما را ثابت نماید.

البته تمام این مطالب، بر اساس قاعده حق الطاعة و بدون در نظر گرفتن قاعده قبح عقاب بلا بیان بود؛ اما اگر قاعده قبح عقاب بلا بیان را مد نظر قرار دهیم، در این صورت هر تکلیف محتملی مرخص بوده و مخالفت با آن جایز است؛ مگر آن‌که منجزی در حق آن اثبات شود. پس این تفاوت بین قاعده قبح عقاب بلا بیان و قاعده حق الطاعة وجود دارد که تکلیف محتمل، بنا بر قاعده حق الطاعة منجز است؛ مگر اینکه ترخیص در حقش ثابت شود. اما بنا بر قاعده قبح عقاب بلا بیان، تکلیف محتمل، معذر و مرخص است؛ مگر آنکه تنجیز درباره آن اثبات شود. بنابراین تکالیف محتمل اگر طبق قاعده حق الطاعة منجز شوند، تنجیز آنها برآمده از حکم عقل است و نیاز به حکم شرعی ندارد؛ اما تنجیز این تکالیف محتمل، طبق قاعده قبح عقاب بلا بیان، برخلاف حکم عقل است و نیاز به جعل منجزیت دارد؛ یعنی تا شارع به خبر منذر منجزیت ندهد نمی‌تواند بدون افاده علم، منجز محسوب شود؛ بنابراین اگر قاعده قبح را انتخاب کنیم، لازمه پذیرش منجزیت خبر منذر، این خواهد بود که شارع مقدس به خبر منذر، هر چند مفید علم نباشد، منجزیت داده است و برای آن، جعل منجزیت کرده است و گرنه خبر منذر بدون آن‌که افاده علم کند، طبق قاعده قبح نمی‌تواند منجز باشد.

تطبيق

و ثانياً: لو سلمنا أنَّ خبر المنذر بنفسه كان منجزاً فهذا^۱ لا يساوق الحجية بمعناها الكامل؛

و اشكال دوم: اگر بپذیریم که خبر منذر به خودی خود منجز است (یعنی بپذیریم که انداز یعنی خبر منجز نه یادآوری خبری که منجز به منجز سابق است) پس این منجزبودن خبر منذر، با حجیت به معنای کامل آن (که اعم از منجزیت و معذرت است) معادل نیست؛ (در حالی که آنچه ما به دنبال اثبات آنیم، حجیت کامل است و این از آیه شریفه به دست نمی آید).

لَمَّا سَبَقَ مِنْ^۲ أَنْ أَيْ دَلِيلِ احْتِمَالِيٍّ عَلَى التَّكْلِيفِ فَهُوَ يَنْجِزُهُ^۳ بِحُكْمِ الْعَقْلِ.

به خاطر آنچه که سابقاً (در توضیح قاعده حق الطاعة) گذشت که هر دلیل احتمالی بر تکلیف، منجز تکلیف است به حکم عقل.

فعاية ما تفيده الآية الكريمة أنَّها^۴ تنفي جعل أصالة البراءة شرعاً^۵ في موارد قيام الخبر على التكليف، ولا تثبت جعل الشارع الحجية للخبر

و غایت آنچه که آیه شریفه افاده می کند این است که این آیه، جعل اصالة البرائة را از ناحیه شارع در موارد قیام خبر بر تکلیف نفی می کند.^۶

نعم، بناءً على مسلك قبح العقاب بلا بيان يكشف ما ذكر عن الجعل الشرعي،

بله بنا بر مسلک قبح عقاب بلا بیان، آنچه که بیان شد (یعنی منجزبودن خبر منذر) از جعل شرعی منجزیت کشف می کند (چون به حکم عقل در تکالیف غیر معلوم، ترخیص ثابت است؛ پس ترخیص، نیازمند جعل است. به عکس حق الطاعة چنانچه بیان کردیم)

إذ لولا الجعل الشرعي لجرت قاعدة قبح العقاب بلا بيان.

چون اگر جعل شرعی منجزیت (برای خبر منذر) ثابت نباشد، قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری خواهد شد. (و تکالیفی را که منذر از آنها خبر می دهد در برخورد گرفت که در این صورت، تمام آن تکالیف مرخص خواهند بود و دیگر در قبال آنها تحذر واجب نیست. پس برای آنکه وجوب امتثال و تحذر را حفظ کنیم، ناچاریم طبق قاعده قبح عقاب بلا بیان بپذیریم که آیه شریفه برای خبر منذر جعل منجزیت نموده است).

SC03 : ۵۱:۳۹

۱. مشارالیه: منجزبودن خبر منذر.

۲. من بیانیه: بیان «ماسبق».

۳. مرجع ضمیر مستتر فاعلی: دلیل و مرجع ضمیر مفعولی: التكليف.

۴. مرجع ضمیر: الآية.

۵. قید برای «جعل».

۶. منجزیت هرگاه به حکم عقل ثابت باشد، معلق بر عدم ورود ترخیص شرعی است و نهایت چیزی که آیه شریفه اثبات می کند این است که هرگاه خبری برسد، منجزیت این خبر از ناحیه شارع فعلیت یافته است؛ به این معنا که موضوع آن که عدم ورود ترخیص است، محقق شده است.

چکیده

۱. استدلال به آیه نفر برای اثبات حجیت خبر واحد با بیان دو مقدمه روشن می‌شود:
مقدمه اول: آیه نفر بر مطلوبیت و وجوب تحذر در هنگام انذار دلالت می‌کند. برای این مسئله دو قرینه در آیه وجود دارد:
(الف) حذر بعد از ترجی که در آن نوعی طلب نهفته واقع شده است.
(ب) تحذر، غایت انذار و انذار هم غایت برای نفر است و از آنجا که نفر به دلیل دخول لولای تحضیضیه بر آن واجب شده است، انذار نیز واجب می‌باشد و در نهایت تحذر نیز واجب خواهد بود؛ چون غایة الواجب واجبة.
مقدمه دوم: وجوب تحذر در این آیه، مطلق است؛ در نتیجه حتی اگر قول منذر، مفید علم نباشد، باز هم تحذر، واجب است.
از مجموع این دو مقدمه، این نتیجه حاصل می‌شود که قول منذر که از مصادیق خبر واحد است، حجت می‌باشد.
۲. شهید صدر به این استدلال دو اشکال وارد می‌کند:
اشکال اول: در آیه شریفه، از واژه انذار استفاده شده است، نه از واژه اخبار و از آنجا که انذار یا اخطار به معنای یادآوری خطر یا ارباب است، نه به معنای اخبار از خطر یا عقاب، این نتیجه به دست می‌آید که تکالیف، با قول منذر منجز نشده‌اند، بلکه از قبل منجز بوده‌اند و کاری که منذر کرده، صرفاً یادآوری عقاب بوده است.
اشکال دوم: اگر هم بپذیریم که خبر منذر به خودی خود منجز است؛ یعنی بپذیریم که انذار، به معنای خبر منجز نه یادآوری خبری که منجز به منجز سابق است، می‌باشد، باز این اشکال وجود دارد که منجزبودن خبر منذر با حجیت به معنای کامل آن که اعم از منجزیت و معذرت است فرق می‌کند؛ در حالی که آنچه ما به دنبال اثبات آنیم حجیت کامل است و این از آیه شریفه به دست نمی‌آید.
۳. به نظر شهید صدر غایت آنچه که آیه شریفه نفر افاده می‌کند این است که این آیه، جعل اصالة البرائة را از ناحیه شارع در موارد قیام خبر بر تکلیف نفی می‌کند. بلکه بنا بر مسلک قبح عقاب بلا بیان، منجزبودن خبر منذر، از جعل شرعی، منجزیت کشف می‌کند؛ چون اگر جعل شرعی منجزیت برای خبر منذر ثابت نباشد، قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری خواهد شد که در این صورت، تحذر در برابر تکالیفی که منذر از آنها خبر می‌دهد واجب نیست. پس برای آنکه وجوب تحذر که از آیه استفاده می‌شود خدشه‌دار نگردد، ناچاریم طبق قاعده قبح عقاب بلا بیان بپذیریم که آیه شریفه برای خبر منذر، جعل منجزیت نموده است.